

ناحای. جلال بدو سا ج

ئو و شین د کات، ئو میش د مرآت
براکشی و تی: کو شتم!
شهید ب ئو و ی ن مرآت
ک یل ب ت؛ یاسا د شک ن ت.

گ رانی بوو؛ ل ما ی هست
عشق بوو؛ ب د ی م ب ست
ه تا کوو ش ر ف قیبل ت ب ت
نو ن ت ب تا و ب نو ن ت.

د ی ه ور؛ ک ل ئ دات
خو ن ی ئ و، د ی جوو نیت.
ژیان ق ر زاری مردن ب ت
چار نی د ب ت بدر ت

کا ت ک ت گ و د کوو ن ت
ن زاری د ی ئ و ئ د ی ت
س ر ش ی م ر ف ه ست ت
ح می ئا ف ر ت بسو و ت ن ت

غیر ممکن (بدحای)
جلال عبدالله صالح

سوگواری می کند و امی می میرد
و برادرش گفت: من او را کشتم.
او یک شهید است تا به عنوان برده نمرد
او قانون را می شکنند.

این یک آهنگ بود
در خانه عشق بود
برای قلب هدف، تا دعای شما
خالی و بدون نماز باشد.

قلب ابر که خون آب را می تپد
آن را حرکت می دهد. زندگی
مدیون مرگ است هیچ راه
حلی برای داده شدن وجود ندارد

وقتی گل ها را می کشند
قلب آب را درد می کنید
حیف است که یک فرد
رحمت زن را می سوزاند